پیشخوان

حاشیه‌ای بر اثر تاریخی «نگرشی بر وضعیت بهداشت و درمان در زندان‌های رژیم پهلوی»

رنج و دیگر هیچ!

■ عباس کرمانی

بازدید از موزه عبرت یا همان بازداشتگاه کمیته مشترک ضدخرابکاری رژیم گذشته در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۹۱، ملاحظه وضعیت سلول‌ها و بندها و برخی ابزار و آلات به جا مانده از ساواک و همانندسازی وضعیت گذشته ـ به شکل بسیار زیبا و طبیعی که قابل تقدیر است ـ همچنین مطالعه خاطرات یکی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب و مطالبی که در آن مطرح شده بود اعم از وضعیت شکنجه‌ها، چگونگی نگهداری زندانیان، وضع تغذیه، برخورد بازجوها و نگهبان‌ها، اوضاع بهداشتی، استحمام و نحوه درمان افرادی که بیمار می‌شدند یا در اثر شکنجه جراحاتی بر بدنشان به وجود می‌آمد، نگارنده را علاقه‌مند ساخت تا تحقیقی در این خصوص انجام دهد. با مشورت با ریاست محترم هیئت مدیره موزه عبرت، موضوع بهداشت، درمان و تغذیه بازداشت‌شدگان و محکومان انتخاب شد؛ موضوعی که در آن زمان به صورت عمد مورد توجه قرار نمی‌گرفت تا شاید بر سختی شرایط زندان و زندانیان بیفزاید و آنها را از ادامه مبارزه (بعد از آزادی) منصرف کند، اما تجربه نشان داد که این امر هیچ خللی در اراده آنها برای سرنگونی نظام ظلم و ستم ایجاد نکرد. در این زمینه عمده منابع کتاب‌های تدوین‌شده با عنوان خاطرات زندانیان بود، ولی برای تکمیل مطالب با چند تن از زندانیان آن زمان نیز مصاحبه‌ای صورت گرفت. با توجه به مطالعات و تحقیقاتی که صورت پذیرفت بایستی اذعان کرد بحث درباره زندان، زندانیان و بازداشتگاه‌ها در رژیم گذشته و کم و کیف وضعیت آنها به علت شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر آن زمان از جمله مباحثی است که هرچه کتب تدوین‌شده مطالعه یا سخن افرادی که آن شرایط را لمس کرده و در زندان بودند، شنیده شود یا فیلم‌های تهیه شده ملاحظه شود باز امکان درک و حتی تصور اندکی از

نمایی از موزه عبرت ایران

آن حالات، سختی‌ها، آلام و نگرانی‌ها میسر نمی‌شود. گویی همه چیز و همه کس دست به دست هم داده و با هم هماهنگ شده‌اند تا بر سختی این شرایط برای زندانیان بیفزایند. طبیعی است از زندانبان، نگهبان، بازجو و شکنجه‌گر توقع رأفت و ملایمت نبود، اما از پزشک که پس از اخذ مدرک پزشکی و قبل از شروع کار قسم یاد می‌کند تا در درمان بیماران با هر مرام و مسلکی بکوشد و نهایت سعی خود را در معالجه آنها به کار ببندد، توقع کار حرفه‌ای و تخصصی می‌رفت، اما پزشک هم در زندان به کمک بازجو و شکنجه‌گر می‌آمد. طوری که زندانی را پس از شکنجه‌های طاقت‌فرسا بی‌حال و بی‌هوش نزد پزشک می‌بردند و پزشک در معاینات خود مشخص می‌کرد این بی‌هوشی طبیعی است یا اینکه زندانی خودش را به تمارض زده و بی‌حالی و بی‌هوشی‌اش صوری است. در این صورت شکنجه‌گران و بازجوها مجدداً به شکنجه و بازجویی ادامه می‌دادند لذا این تعاریف و نوشته‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند بیانگر سختی‌های آن شرایط باشند و دقیقاً مصداق مثل معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن» است. به همین دلیل توصیه حقیر به خوانندگان این است که برای یک بار هم که شده است از موزه عبرت بازدید کنند تا ضمن مشاهده فضا از توضیحاتی که راهنمایان (کسانی که در همان جا زندانی بودند) استفاده کنند. اکنون که بحث شکنجه به میان آمد بایستی این مطلب را بیان کرد که در مطالعات انجام گرفته بالاخص مربوط به حوزه‌های بهداشت و درمان عمده مطالب و موضوعات ارتباط تنگاتنگی با شکنجه داشت و قرین هم بودند که می‌بایست ذکر می‌شد، اما به علت اینکه اولاً محور تحقیق بهداشت، درمان و تغذیه بوده و ثانیاً درباره شکنجه مطالب فراوانی تهیه و تدوین شده است و علاقه‌مندان امکان رجوع و استفاده از آنها را به راحتی دارند از ذکر آنها خودداری شده است. به جرئت می‌توان گفت تلاش و مجاهده‌ای که این عزیزان در آن ایام خفقان و طاغوت که کورسویی از روشنایی و انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی نبود و حتی در ذهن بسیاری از افراد تجسم آن نیز مشکل می‌نمود قابل مقایسه با مجاهدات زمان انقلاب، جنگ تحمیلی و پس از آن نیست. به هر حال بایستی سخن را کوتاه کرد و به مطالعه اثر مورد معرفی پرداخت. قابل ذکر اینکه مطالب این نوشتار در سه بخش با عنوان‌های بهداشت، درمان و تغذیه به صورت مجزا آورده شده است. البته جداسازی این عناوین کمی مشکل بود، چون برخی از مطالب مربوط به دو عنوان یا هر سه عنوان می‌شد، ولی به خاطر دسته‌بندی و سهولت در مطالعه خوانندگان محترم این کار انجام شد.

علامه شیخ عباس مخبر دزفولی در حال اقامه نماز جماعت در دهه ۶۰

خوانشی از تعامل علامه شیخ عباس مخبردزفولی با جریان انقلاب اسلامی در شهر دزفول

مجاهدی گمنام!

■ علی احمدی فراهانی

روزهایی که بر ما گذشت، مقارن بود با سالروز ارتحال عالم مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله علامه حاج شیخ عباس مخبر دزفولی. هم از این روی و نیز در تبیین جریان انقلاب اسلامی در شهر دزفول، مقال پیش رو را به شما تقدیم می‌داریم.

■■■

■ **روزهای سرنوشت‌ساز انقلاب در دزفول**

در سال ۱۳۵۷ هرچه روزهای اوج انقلاب اسلامی در شهر دزفول نزدیک‌تر می‌شد، فشار ساواک بر روحانیون و وعاظ این شهر نیز افزون می‌گشت. ساواک مدام احضارشان کرده و به تهدید و ارعاب آنها می‌پرداخت. عالم مجاهد علامه شیخ عباس مخبر دزفولی نیز از وعاظی بود که به وی تذکر داده بودند در منابر علیه مصالح مملکت و اسرائیل سخن نگوید و با تهدید و ارعاب و گاه با تبعید و بازداشت موقت، سعی در کنترل ایشان داشتند. عمال ساواک در گزارش‌هایی که به مرکز می‌فرستادند، وی را «محرک جوانان» معرفی می‌کردند. اما او در هسته‌ها و کمیته‌های انقلاب که قبل از پیروزی انقلاب در دزفول، جهت برنامه‌ریزی شهری برای مبارزه شکل گرفته بود، حضوری فعال داشت و در بروز و ظهور خیزش جوانان انقلابی نقش مؤثری ایفا کرد.

یکی از حوادث خونینی که دهم دی‌ماه ۱۳۵۷ش رخ داد، واقعه کشتار مردم مشهد بود. در این روز هنگامی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در محوطه استانداری در حال سخنرانی بود، ناگهان تانک‌ها از زمین و یک فروند بالگرد از هوا به روی مردم آتش گشودند که طی آن عده زیادی شهید و مجروح شدند. فردای آن روز مردم دزفول این اقدام را محکوم کرده و جامعه روحانیت مبارز شهر آقایان مخبر، محمدکاظم بیگدلی، الیاسی، سیدمحمد نبوی، آقامیری و فارغ در تلگرافی به آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالله شیرازی، انزجار شدید خود را از این اقدام رژیم اعلام کرده و خود را در مصیبت وارده شریک دانستند.

■ **آن کیست که بر جانش ننوشته خمینی؟**

مرحوم مخبردزفولی همراه با مردم و همگام با مبارزات اسلامی، از سرودن اشعار انقلابی هم غافل نبود. وی به مناسبت عزیمت امام خمینی(ره) از عراق به فرانسه، چکامه‌ای حماسی سرود. جالب آنکه بیتی از این سروده به عنوان شعار در تظاهرات خیابانی توسط مردم استفاده می‌شد. مرحوم مخبر در این مورد نوشته بود: «چکامه‌ای که به مناسبت عزیمت آیت‌الله‌العظمی به فرموده آن مقام عظیم، در مجلسی که در مسجد صنیعی تشکیل دادیم، ضمن مطالب دیگر ایراد شد.» وی در خاتمه چکامه متذکر شده است: «در این مجلس خواسته‌های روحانیت از جمله تشکیل حکومت اسلامی و برگشت زعیم عالیقدر به ایران با استقبال جمعیت چند هزار نفری مطرح شد.» این چکامه در بخش هفتم این مجموعه آمده است.

■ **رویاروی دولت بختیار**

مردم و علمای مبارز دزفول، همگام با انقلابیون سراسر ایران، تظاهرات عظیم روزهای تاسوعا، عاشورا و اربعین را برپا کردند و حمایت خود را از خواسته‌های امام خمینی(ره)، رهبر انقلاب اسلامی، اعلام نمودند. محمدرضا پهلوی که تمام راه‌های مهار و سرکوب مردم و انقلاب را امتحان کرده بود، با جایگزین کردن شاپور بختیار به جای ارتشبد ازهاری و تشکیل دولت نظامی، به دنبال فراهم کردن فرصتی برای تجدید قوا و بازگشت به اریکه قدرت همچون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برآمده بود. معرفی بختیار به عنوان نخست‌وزیر توسط شاه با مخالفت امام خمینی(ره) مواجه شد. جامعه روحانیت دزفول نیز با صدور اعلامیه‌ای مخالفت خود را با تصدی نخست‌وزیری توسط بختیار اعلام کرد و از ارتش خواست به تبعیت از فرمان امام خمینی(ره) به ملت بپیوندد.

■ **کار شاه تمام است!**

از سخنرانی‌های مهم مرحوم مخبر دزفولی در دوران مبارزه، سه روز قبل از فرار شاه در مسجد جامع دزفول در جمع انقلابیون بود. وی در پایان این سخنرانی و در حال پایین آمدن از منبر، شعار «کار شاه تمام است، خمینی امام است، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، آخرین پیام است» را سر داد. این شعار توسط جوانان حاضر در مسجد تکرار شد و اوج گرفت و تبدیل به یکی از تظاهرات پرشور در دزفول شد. دکتر محمدرضا مخبردزفولی که از شاهدان این واقعه بوده، می‌گوید:

«آتش مبارزه و خشم ملت ایران دامان رژیم را گرفته و سیل خون‌های پاک و بناحق ریخته مجاهدان و جوانان مظلوم این مرز و بوم، پایه‌های حکومت طاغوت را به لرزه درآورده بود. رژیم، آخرین نفس‌های خود را می‌کشید و عاجزانه و وحشیانه به صفوف مردم حمله می‌کرد و پاسخ آنها را با گلوله می‌داد. روزی نبود که صدای شلیک گلوله با شعارهای خودجوش و پرمحتوای مردم درهم نیامیزد. اقشار مختلف مردم مساجد را پر کرده و مثل همیشه نقش اول با جوانانی بود که گرم و پرتحرک و طوفانی، آماده تهاجم بودند. سخنرانی مرحوم مخبر به پایان می‌رسید و هرچه پیش می‌رفت، تندی و تهاجم مستقیم او به شاه پررنگ‌تر می‌شد. ایشان با دعاهای معروف توأم با نفرین(!) خود، حاکمیت ظلم و ستم را نشانه گرفته بود. سرانجام با حرکتی غافلگیرکننده در حال پایین آمدن از منبر بود که با صدایی رسا و حماسی شعاری سر داد که لحظاتی بعد همچون انفجاری مهیب و بنیان‌برانداز، ساواک دزفول را به زانو درآورد. او شعار داد:

کار شاه تمام است خمینی امام است/ استقلال، آزادی، جمهوری‌اسلامی آخرین پیام است

دیگر هیچ قدرتی نمی‌توانست فریاد هماهنگ و پرشور جوانان و انبوه مردم را کنترل کند و یکی از پرشورترین راهپیمایی‌های انقلاب در دزفول شکل گرفت. مدتی نگذشت که شعارهای مردم به واقعیت پیوست و شاه ناامید، گریان و مستأصل از کشور گریخت.»

■ **چهارشنبه سیاه دزفول**

از حوادث مهم تاریخ انقلاب اسلامی دزفول، چهارشنبه سیاه این شهر بود که روزهای پایانی حکومت پهلوی همزمان در چند شهر مهم اتفاق افتاد. در آن زمان، هرچه به روزهای پایانی دی‌ماه نزدیک‌تر می‌شدیم، بر شور و التهاب مردم افزوده می‌شد. انقلابیون دزفول نیز با تظاهرات مداوم و اقدامات ایذایی، ساواک را مجبور کردند تا ساختمان اداری خود واقع در مرکز شهر را در روز ۲۵ دی‌ماه، یک روز قبل از فرار شاه، تخلیه کند. با انتشار خبر فرار شاه در ۲۶ دی، مردم دزفول چنان غرق شور و شادی شدند که قابل وصف نبود. با فرار شاه روحیه سران ارتش که به شخص او تکیه داشتند، فروریخت. سرتیپ اکبر غفاریان فرمانده تیپ ۲ زرهی دزفول، دستور داد مجسمه‌های محمدرضا و رضا پهلوی، از میدان‌های شهر به داخل پادگان منتقل شود. با این حال فقط مجسمه محمدرضا به پادگان منتقل شد. صبح روز ۲۷ دی‌ماه، مردم انقلابی دزفول هم جمع شدند تا خودشان مجسمه رضا پهلوی را از میدان اصلی شهر(میدان فلکه یا امام خمینی(ره)) پایین بکشند. ظهر ۲۷ دی، به مردم و روحانیون خبر رسید که نظامیان در اهواز با تانک و نفربر به مردم حمله کرده و شهر را به خاک و خون کشیده‌اند. بعد از انتشار این خبر، از طریق بلندگوهای مساجد و برخی افراد که سوار وانت بودند، با بلندگوی دستی به مردم خبر دادند که بعدازظهر نیز به دزفول حمله خواهند کرد. با اعلام این خبر، مردم برای مقابله با نیروهای رژیم آماده شدند. محمد مخبردزفولی فرزند علامه فقید در این مورد می‌گوید: «مرحوم علامه مخبر لحظاتی قبل از حمله نظامیان به شهر، با شجاعت عقب وانت سوار شده بود و با بلندگوی دستی خیابان‌های شهر را طی می‌کرد و به مردم هشدار می‌داد آمادگی لازم را در مقابل حمله مزدوران رژیم داشته باشند.»

علامه شیخ عباس مخبر دزفولی

ارتباط مرحوم مخبر با امام(ره) بعد از انقلاب و به‌ویژه در دوران دفاع مقدس بیشتر شد. وی مواقعی که برای جلساتی به تهران می‌رفت، با اولین درخواست ملاقات از مرحوم آیت‌الله توسلی یا آیت‌الله حاج شیخ حسن صانعی، با امام خمینی(ره) ملاقات می‌کرد و بخشی از اخبار جنگ و مناطق جنگی خوزستان را خدمت امام ارائه می‌داد

طرح حمله به دزفول توسط سرتیپ غفاریان فرمانده تیپ ۲ زرهی، با هماهنگی سپهبد جعفریان استاندار خوزستان و ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش تنظیم شده بود. در این برنامه خونین مقرر شده بود واحدهای نظامی به خیابان‌های شهر بیایند و مردم را قتل‌عام کنند. ساعت ۴:۳۰ عصر روز ۲۷ دی، تانک‌ها و خودروهای تیپ ۲ زرهی از پادگان به سمت دزفول حرکت کرده و ساعت ۵ به شهر یورش بردند. آنها در این عملیات، مانند حمله به یک کشور بیگانه، به طرز وحشیانه‌ای با تانک و نفربر از روی خودروهای پارک شده در کنار خیابان‌ها عبور کردند، مغازه‌ها را آتش کشیدند و رهگذران را به گلوله بستند. تیمسار غفاریان در اجرای نیات پلید خود، آن روز برای سرکوب خونین انقلاب در دزفول پاسبان‌هایی را که نسبت به شهر اطلاعات بیشتری داشتند مأمور حمله به منازل برخی از روحانیون فعال و انقلابی کرده بود. پاسبان علی راهداری از افسران شهربانی دزفول که در دادگاه انقلاب به جرم به شهادت رساندن رحیم دیانتی به اعدام محکوم شد، در دادگاه اعتراف کرده و گفته بود: «با نقشه قبلی قرار بود چند نفر از مأموران شهربانی لباس عربی پوشیده، آقای فارغ را دزدیده و به رودخانه بیندازیم. در اجرای این اقدام، بعدازظهر چهارشنبه (۲۷ دی ۵۷) بر اساس کروکی تنظیم شده به منزل وی حمله کرده و پس از آتش زدن اتومبیل او قبل از اینکه وارد منزل ایشان بشویم، متوجه شدیم از پشت‌بام فرار کرده است.»

امام جماعت مسجد صنیعی از ابتدا علامه مخبر بودند. در این مسجد جلسه‌های قرائت قرآن نیز برگزار می‌شد و جوانان زیادی در آن شرکت می‌کردند. این جلسه‌ها که در دهه ۴۰ در دزفول شکل گرفت، نقش قابل توجهی در تهذیب اخلاقی جوانان داشت و می‌توان گفت ۹۰ درصد کسانی که در دوران دفاع مقدس شهید شدند، همان افرادی بودند که در جلسات قرآن شرکت می‌کردند

گروه دیگری از مأموران تیپ ۲ زرهی با تجهیزات کامل و تانک و نفربر جلوی منزل شیخ عباس مخبر رفته، قصد داشتند بعد از تخریب منزل آن مرحوم، وی را دزدیده و از بین ببرند. اما به دلیل تنگ بودن کوچه و تجمع مردم و انقلابیون، جرئت وارد شدن به منزل را پیدا نکردند و ایشان با اصرار و کمک انقلابیون و همسایه‌ها از طریق پشت‌بام فرار کردند. در این روز همچنین بیت مرحوم شیخ حسن مخبردزفولی پدر دکتر محمدرضا مخبردزفولی، مورد محاصره تانک‌ها و نفربرها قرار گرفت. آنها با به آتش کشیدن خودروی فولکس پارک شده جلوی در منزل، تیراندازی به داخل منزل و شکستن قفل‌های در ورودی، برای خانواده شیخ حسن مخبردزفولی رعب و وحشت ایجاد کرده و پس از چند ساعت محاصره منزل، آنجا را ترک کردند.»

■ **مسجد صنیعی، پایگاه خروش انقلابی**

علامه شیخ عباس مخبردزفولی در سال‌های پیش از انقلاب امام جماعت مسجد صنیعی بود و همان جا منبر می‌رفت و معارف اسلامی و پیام انقلاب را به گوش جوانان و نوجوانان می‌رساند. آن هنگام مساجد دیگری نیز در دزفول وجود داشتند که امام جماعت و نمازگزاران آنها در عرصه دینی فعال بودند. یکی از آن مساجد، مسجد امام حسن عسگری(ع) بود که نزدیک مسجد صنیعی قرار داشت و حجت‌الاسلام فارغ در آن مسجد منبر می‌رفت. امام جماعت مسجد نیز حجت‌الاسلام آقامیری بود. مسجد مهم دیگر، مسجد بازار بود که آیت‌الله قاضی در آن اقامه جماعت می‌کرد و منبر می‌رفت و به مسجد آیت‌الله قاضی مشهور بود. مسجد صنیعی با امامت روحانی مبارزی به نام شیخ عباس مخبردزفولی، در عرصه مبارزه از مساجد فعال دزفول بود. این مسجد، محل تجمع جوانان و نوجوانان بود که برای شنیدن سخنرانی‌های علامه مخبر از نقاط مختلف شهر به آنجا می‌رفتند. هر شب پس از نماز مغرب و عشا، شیخ عباس مخبر به منبر می‌رفت، تعداد زیادی دوچرخه و موتورسیکلت جلوی مسجد دیده می‌شد که نشان می‌داد صاحبان آنها از محله‌های دیگر برای شنیدن سخنان تازه و مورد نیاز نسل جوان به مسجد آمده بودند.

امام جماعت مسجد صنیعی از ابتدا علامه مخبر بودند. در این مسجد جلسه‌های قرائت قرآن نیز برگزار می‌شد و جوانان زیادی در آن شرکت می‌کردند. این جلسه‌ها که در دهه ۴۰ در دزفول شکل گرفت، نقش قابل توجهی در تهذیب اخلاقی جوانان داشت و می‌توان گفت ۹۰ درصد کسانی که در دوران دفاع مقدس شهید شدند، همان افرادی بودند که در جلسات قرآن شرکت می‌کردند. افزون بر تشکیل جلسات قرآن، در ماه محرم و ایام عزاداری امام حسین(ع) و ماه مبارک رمضان که نماز صبح نیز به جماعت خوانده می‌شد، افراد بیشتری به مسجد می‌رفتند. شیخ عباس مخبر هم به مناسب‌های مختلف منبر می‌رفت و بر رونق مسجد و جلب و جذب اهالی به آن می‌افزود. شیخ عباس مخبر در کنار این فعالیت‌ها برای تبلیغ به شهرهای دیگر خوزستان نیز می‌رفت و معمولاً در اهواز حضوری پررنگ داشت. هرگاه در محرم به اندیمشک می‌رفت، مجلس سخنرانی ایشان مملو از جمعیت می‌شد و جا برای نشستن نبود. سردار محمد رئوفی‌نژاد در مورد مسجد صنیعی می‌گوید: «با شروع انقلاب و تظاهرات خیابانی، مسجد صنیعی یکی از مساجدی بود که مردم از آنجا به خیابان می‌رفتند و به سردادن شعار و تظاهرات بر ضد رژیم شاه می‌پرداختند. شیشه و در و پنجره بانک‌ها را می‌شکستند و از کوچه پس کوچه‌ها به خانه می‌رفتند. به هر حال مسجد صنیعی یکی از پایگاه‌های مهم دزفول در دوره مبارزه با نظام پهلوی بود.»

■ **علامه مخبر و بازگشت رهبر نهضت اسلامی**

با فرار محمدرضا پهلوی از ایران، مقدمات بازگشت امام خمینی(ره) به کشور فراهم شد. دولت بختیار که برای جلوگیری از بازگشت امام، فرودگاه‌ها را بسته بود، با گسترش تظاهرات مردمی مجبور شد فرودگاه مهرآباد را برای بازگشت هواپیمای امام خمینی(ره) باز کند. سرانجام ۱۲ بهمن ۵۷ رهبر انقلاب به میهن بازگشت و با بازگشت حضرت امام سراسر ایران غرق شادی و سرور شد. علامه مخبر به این مناسبت چکامه‌ای سرود و در خاتمه خود را «کمینه خادم نهضت» معرفی کرد.

شیخ عباس مخبر با توجه به شناختی که از نقش و جایگاه علما و مراجع داشت، به امام خمینی(ره) علاقه خاصی داشت و این علاقه را در اشعاری که قبل از انقلاب و در اوج خفقان سروده، ابراز کرده است. در یکی از اشعارش آمده: «کیست که بر جانش ننوشته خمینی» محمدحسین حکمت‌فر به نقل از آقای فرخی‌فر، به یکی از سخنرانی‌های قبل از انقلاب مرحوم مخبر در حسینیه اعظم اشاره کرده و می‌گوید: «آقای حاج شَنگُل فرخی‌فر، انسان فاضلی است که به تملق نیاز ندارد. ایشان برای من تعریف کرد: قبل از انقلاب، یک سال، شب تاسوعا در حسینیه اعظم اهواز بودم که مرحوم شیخ عباس مخبر منبر رفت و حسینیه مملو از جمعیت بود. ایشان در این سخنرانی فرمودند: بعد از غیبت امام زمان(عج)، هر یک قرن نابغه و عالمی در تاریخ اسلام پا به عرصه وجود گذاشته. ایشان همه را نام بردند، از شیخ مفید تا عصر حاضر و فرمودند: نابغه عصر ما آیت‌الله خمینی(ره) هستند.»

عبدالحسین سخاوت معتقد است که نگاه سیاسی مرحوم مخبر برگرفته از قرآن بود: «نگاه سیاسی ایشان، قرآنی و روایی بود. در این نگاه، ولایت و رهبری جایگاهی بسیار ارزشمند، والا و جامع داشت. از نظر ایشان، امامت تنها به اداره جامعه اسلامی خلاصه نمی‌شد و می‌فرمود: امامت، امامت معنوی، اخلاقی، فقهی و عملی جامعه اسلامی هم است و نباید اینها را از اجزای دیگر آن جدا کنیم. باید رهبری را هدایتگر جامعه در همه این ابعاد بدانیم. همچنین می‌فرمود: رهبر فصل‌الخطاب است و نسبت به سیاستگذاری‌ها و تفسیر ایشان، عالی و دانی، فقیه و غیرفقیه، همه باید گردن بگذارند. وقتی سیاست‌های کلی ایشان ابلاغ می‌شود، همه باید ملتزم باشند. بعد می‌فرمودند: صلاحیت رهبری فقط توانمندی فقهی نیست. صلاحیت و توانمندی سیاسی هم بسیار مهم است.»

محمدرضا سنگری هم در این مورد می‌گوید: «ایشان ارادت و شیفتگی عجیبی نسبت به حضرت امام داشت.» محمدحسین افتخاری از انقلابیون دزفول هم بر این نکته تصریح می‌کند: «حاج آقا مخبر عاشق رهبر کبیر انقلاب بود که امروز می‌گویند، ولایتمدار. سخنرانی‌های حضرت امام را سرپا گوش می‌داد، نه یک بار که چندین بار.»

قدرت‌الله متین نیز در تشریح نقشی که شیخ عباس مخبر در شناخت ابعاد مفهوم اطاعت‌پذیری داشت، می‌گوید: «درحقیقت ایشان یار مخلص امام بودند. به امام راحل بسیار ارادت داشتند و اگر اینطور نبود، دور او جمع نمی‌شدیم. ارادت ایشان به امام بود که ما را جذب کرد؛ درواقع بخش جدیدی از امام‌شناسی را به ما یاد داد. ما بخشی از آن را می‌دیدیم، اما ایشان بخش‌های دیگری را به ما آموخت که بخش معرفتی بود. اینگونه بود که فهمیدیم اطاعت از امام، نه فقط به دلیل دوست داشتن، بلکه باید با فهم و درک عمیق از ولایت‌پذیری همراه باشد. مثلاً خیلی وقت‌ها رابطه رهبری و مردم، رابطه عشقی و قلبی می‌شود. آن موقع است که مردم سر از پا نمی‌شناسند؛ با یک دستور قیام می‌کنند، با یک دستور می‌نشینند، یعنی قیام و قعود مردم عاشقانه است. به نظر من این مسئله به پیشرفت امور کمک می‌کند. درواقع برای هر موضوعی باید دنبال پیشوا رفت. بعدها متوجه خواهید شد که امام حق می‌گفته است. بنابراین، ایشان نسبت به حضرت امام ارادت خاص داشتند و البته به مقام معظم رهبری (زمانی که هنوز رهبر نشده بودند) و سایر بزرگان همچون شهید بهشتی و شهید مطهری احترام می‌گذاشت و از آنها به‌خوبی یاد می‌کردند.»

■ **یک پیوند ناگسستنی...**

ارتباط مرحوم مخبر با امام(ره) بعد از انقلاب و به‌ویژه در دوران دفاع مقدس بیشتر شد. وی مواقعی که برای جلساتی به تهران می‌رفت، با اولین درخواست ملاقات از مرحوم آیت‌الله توسلی یا آیت‌الله حاج شیخ حسن صانعی، با امام خمینی(ره) ملاقات می‌کرد و بخشی از اخبار جنگ و مناطق جنگی خوزستان را خدمت امام ارائه می‌داد. دکتر محمد مخبر نوشته است: «آیت‌الله صانعی برای حقیر نقل کردند که در نجف، حضرت امام از ایشان با احترام یاد می‌کرد.» ارادت آن مرحوم به حضرت امام چنان بود که هرگاه تصویر مبارک ایشان بر صفحه تلویزیون نقش می‌بست، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و مکرراً می‌فرمودند: «این سید اسلام را زنده کرد. این سید اسلام و روحانیت را عزیز کرد!»

به دلیل شناختی که مردم دزفول از وی داشتند، بسیاری از متدینینی که امام خمینی(ره) را به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کرده بودند، وجوهات شرعی خود را به علامه مخبر می‌دادند تا به دفتر امام برساند. درواقع ایشان به همراه آیت‌الله قاضی، نماینده حضرت امام محسوب می‌شدند. وقتی هم وجوهات شرعی جمع می‌شد، آرام و قرار نداشت تا آنها را به دفتر امام ارسال کند.